

بررسی تطبیقی قصه‌ی فریدون به روایت ماصرمی‌ها

عظیم جباره ناصرو*

دانشگاه جهرم

چکیده

فریدون، پنجمین پادشاه نامدار کیانی است که داستان‌های مربوط به او، بخش قابل‌توجهی از شاهنامه‌ی فردوسی را به خود اختصاص داده است. در شاهنامه، شمار کسانی که به همه‌ی دوره‌های زندگی آن‌ها پرداخته شده باشد، بسیار اندک است. یکی از این شخصیت‌ها فریدون است. ماجراهای مربوط به فریدون در میان عامه‌ی مردم نیز نفوذ گسترده‌ای یافته است. یکی از این گونه روایت‌ها، روایت یکی از نقالان روستای ماصرم-روستایی در ۴۰ کیلومتری جنوب غرب شیراز- به نام «خاور قشنگ» است. نگارنده، نخست به شیوه‌ی میدانی، این روایت را ثبت کرده، سپس به بررسی تطبیقی آن با روایت شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد راویان و نقالان کوشیده‌اند برای پذیرش این داستان در میان مردم منطقه، دست به بومی‌سازی بزنند. به‌دیگرسخن، این روایت جز در برخی خطوط داستان، کمتر شباهتی به روایت شاهنامه دارد و یکسره متفاوت شده است. بررسی این روایت نشان می‌دهد که نقالان افزون بر روایت شاهنامه، به عناصر بومی و باورهای عامیانه، روایت‌های مذهبی و نیز اسطوره‌های کهن توجه داشته‌اند. به‌طورکلی می‌توان گفت تفاوت‌های دو روایت در سه بخش قابل‌بررسی است: حوادث، شخصیت‌ها و مکان‌های رخدادها.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی azim_jabbareh@yahoo.com

واژه‌های کلیدی: خاور قشنگ، روایت نقالی، سروش غیبی، ضحاک، فریدون، گاو.

۱. مقدمه

فریدون یکی از نام‌دارترین پادشاهان شاهنامه است که کارهای زیادی در متن‌های مختلف به او نسبت داده شده است. نام او در *اوستا* و متون پهلوی آمده است (درباره‌ی چگونگی تلفظ نام او در *اوستا* و متن‌های پهلوی، رک. صفا، ۱۳۷۴: ۴۵۳؛ رستگار، ۱۳۵۴: ۱-۲؛ مولایی، ۱۳۸۸: ۱۵۲-۱۵۳). در *اوستا* او فرهمند است؛ زیرا هنگامی که برای دومین بار، فره به شکل مرغ وارغن از جمشید می‌گریزد، به فریدون می‌پیوندد (رک. *اوستا*، ۱۳۷۵: ۴۸۹)؛ برای ایزد آناهیتا صد اسب نر، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند قربانی می‌کند (همان: ۲۰۳). در *شاهنامه* در شمار معدود کسانی است که ماجرای زندگی او به‌ویژه دوران کودکی و جوانی‌اش به تفصیل آمده است. داستان فریدون در *شاهنامه* به شخصیت‌های مهمی گره می‌خورد که مهم‌ترین آن‌ها ضحاک و کاوه‌ی آهنگر است. جذابیت و گیرایی داستان‌های مربوط به فریدون، سبب شده است که از دیرباز تاکنون در میان عامه‌ی مردم نیز رواج داشته باشد. پیش از این، انجوی شیرازی در اثر *گرانسنگ خود فردوسی‌نامه* روایت شفاهی داستان فریدون را نقل کرده است. وجه مشترک روایت‌های شفاهی داستان فریدون، تغییر و تحریف در حوادث، شخصیت‌ها و برخی خطوط داستان است. بررسی تطبیقی روایت نقالی و روایت موجود در *فردوسی‌نامه* نشان می‌دهد که این دو روایت کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند و جز در برخی جزئیات هیچ شباهتی به یکدیگر ندارند. به‌دیگرسخن، این دو روایت در چگونگی روایت دوران کودکی فریدون، نبرد او با ضحاک، ارتباط فریدون با گاو، اعمال و رفتار فریدون، شخصیت‌های داستانی و... با یکدیگر کاملاً متفاوت هستند. هرچند نمی‌توان درباره‌ی آگاهانه یا ناآگاهانه‌بودن این دگرگونی‌ها به یقین حکم راند، وجود عناصر و باورهای بومی و گاه مذهبی در این روایت‌ها به سادگی قابل تشخیص است. به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل مؤثر در این دگرگونی‌ها، مکتوب‌نبودن روایت‌ها بوده باشد که به مرور زمان بستری مناسب برای تغییر

فراهم کرده است. شاید بتوان گفت این عامل به همراه عواملی مانند گذر زمان، انتقال سینه به سینه‌ی این روایت‌ها و تلاش راویان و نقالان برای بومی‌کردن روایت‌ها در این دگرگونی‌ها بی‌تاثیر نبوده است. از دیگر علت‌های اساسی این تفاوت‌ها، وجود روایت‌های مکتوب متفاوت است. داستان فریدون هم، مانند بسیاری دیگر از داستان‌ها، روایت‌های مکتوب متفاوت دارد؛ هرچند بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهد که روایت نقالی موجود شباهت چندانی به هیچ‌یک از روایت‌های مکتوب ندارد.

روایت نقالی موجود که متاسفانه تاکنون در هیچ سند مکتوبی ثبت نشده است، روایتی بسیار جذاب و درعین حال متفاوت از داستان فریدون است که بازآفرینی بسیار متفاوتی از روایت شاهنامه است. این روایت را نقالی کهن سال به نام «خاور قشنگ» از اهالی روستای ماصرم^۱ روایت می‌کند. این روایت بنا به گفته‌ی راوی و نقال آن، از زمان‌های بسیار دور برای کودکان و برای تقویت شجاعت و جسارت آن‌ها روایت می‌شده است. با توجه به سن بالای راوی، ۱۱۵ سال، به نظر می‌رسد این روایت، از دیرباز در این منطقه رواج داشته و به مرور زمان دست‌خوش دگرگونی شده است. این دگرگونی‌ها در چند بخش رخ می‌دهد: الف. شخصیت‌ها؛ ب. حوادث داستان؛ ج. مکان.

متاسفانه بیشتر مردم منطقه‌ی یادشده این روایت را از یاد برده‌اند. بدون شک با ازدست‌رفتن کسانی مانند خاور قشنگ، این روایت‌ها نیز از میان خواهد رفت. خاور قشنگ درباره‌ی این روایت می‌گوید: «قدیم‌ها مخصوصاً در شب‌های زمستان قصه‌ی فریدون را برای بچه‌ها نقل می‌کردم. آن موقع بچه‌ها عاشق قصه بودند. البته این قصه هم با بقیه‌ی قصه‌ها فرق داشت. بچه‌ها عاشق ماجراهای فریدون و کاوه بودند. ما هم قرب و منزلتی داشتیم... البته قصه‌ی فریدون در بچه‌ها اثر می‌کرد... دلیر می‌شدند...». ممکن است این پرسش‌ها، ذهن مخاطب را درگیر کند: اهمیت نقل این افسانه‌ها برای کودکان چیست؟ چرا باید چنین روایت‌هایی را برای کودکان بازگو کنیم؟ محمدجعفر محجوب درباره‌ی این موضوع می‌نویسد: «در دوران ما زن‌های معمر خانواده قصه می‌گفتند و اتفاقاً آن بخش از داستان‌های عوام که گوینده‌ی آن زنان هستند، دربست و شش‌دانگ متعلق به

بچه‌هاست. اما این اواخر دائماً سؤال می‌شود که آیا این‌ها خوب است یا بد؟ این قصه‌های دیو و غول و تنوره کشیدن و... را بگوییم یا نگوییم؟ بچه‌ها وحشت می‌کنند یا نه؟ برایشان بدآموزی دارد یا ندارد؟» (محبوب، ۱۳۹۳: ۱۸۱). سپس ایشان با استناد به گفته‌ی برونو بتلهایم، چنین پاسخ می‌دهند: «ما دنیای کودک را با اینکه روزگاری در آن بوده‌ایم، فراموش کرده‌ایم و اصلاً نمی‌توانیم آن را درک کنیم. بچه‌ها، نگرانی‌ها، ترس‌ها و بدبختی‌های خاص خود دارند؛ ولی چون برای ما قابل لمس نیست، وقتی که بچه‌گریه یا ناراحتی می‌کند، نهایتاً به او می‌گوییم: بابا جان برایت اسباب‌بازی می‌خرم! اما بچه اصلاً دنبال این چیزها نیست. نگرانی‌های دیگری دارد که بر ما پوشیده است... اما داروی این دردها توی قصه‌هایی است که زنان معمر خانواده می‌گویند» (همان: ۱۸۲). با توجه به اهمیت این روایت‌ها در مطالعات ادبیات کودکان، مردم‌شناسی، انسان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و شاهنامه‌پژوهی، نگارنده به ثبت و بررسی تطبیقی آن با روایت شاهنامه پرداخته است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی فریدون و ماجراهای مربوط به او آثار زیادی نوشته شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود: جلال متینی (۱۳۶۴) در مقاله‌ی «روایات مختلف درباره‌ی دوران کودکی و نوجوانی فریدون» به بررسی موضوع‌هایی مانند روایت‌های مختلف درباره‌ی کودکی و نوجوانی فریدون، نقش گاو در زندگی فریدون و خاندانش و نیز بحث درباره‌ی واژه‌ی برمیه پرداخته است. شهناز ولی پورهفشجانی (۱۳۹۵) «اسطوره‌ی فریدون، نمادها، بن‌مایه‌ها و تحولات آن» را بررسی کرده است. اسماعیل نرماشیری (۱۳۹۴) در مقاله‌ی «تحلیل داستان فریدون بر پایه‌ی دو انگاری» دو بعد اهورایی و اهریمنی شخصیت فریدون را تحلیل کرده است. محمود جعفری‌دهقی و مجید پوراحمد (۱۳۹۲) در مقاله‌ی «گرز گاوسر فریدون و منشأ آن» با مراجعه به متون مختلف از/وستا تا دوران اسلامی به بررسی چرایی گاوسر بودن گرز ضحاک پرداخته‌اند. حمیدرضا اردستانی‌رستمی (۱۳۹۴) در مقاله‌ی «فریدون دهقان، کاوه آهنگر و ضحاک دیو» پس از طرح دیدگاه حصوری و شاملو

درباره‌ی فریدون و کاوه و ضحاک، با آوردن اسناد و دلایلی کوشیده است، دیدگاه آن‌ها را رد کند. منصور رستگار (۱۳۵۴) در مقاله‌ی «فریدون در شاهنامه» به موضوع‌های گوناگون مانند نام، نسب، خاندان و ماجراهای فریدون در شاهنامه پرداخته است.

۳. روایت نقالی شفاهی

راوی: خاور قشنگ، بی‌سواد، ۱۱۵ ساله از روستای ماصرم

یکی بود، یکی نبود. در یکی از روزهای سرد زمستان پسری به دنیا آمد که او را فریدون نام نهادند. در آن روزها اونالک‌ها^۲ با مردم زندگی می‌کردند؛ مردم صاف و صادق بودند؛ مثل امروز نبود که اونالک‌ها هم از مردم این روزگار فرار می‌کنند. پیش از به‌دنیا آمدن فریدون و به‌ویژه لحظه‌ی تولد او، جن آل بارها و بارها به مادرش حمله کرده بود تا فریدون را از میان بردارد. پیشگویان، پیش‌گویی کرده بودند، پسری به‌دنیا می‌آید که باعث می‌شود دنیا گلستان شود؛ دنیا نور باران شود. آن روزها خشکسالی همه‌جا را فراگرفته بود. رودخانه‌ی قره‌آغاج^۳ خشکیده بود. درختان بلوط و بادام کوهی و پسته‌ی وحشی خشک شده بودند. ناامیدی و وحشت همه‌جا را فراگرفته بود. پیشگوی بزرگ گفته بود: پسری زاده خواهد شد که آب را به سرچشمه بازخواهدگرداند. برکت دوباره به ده برخواهد گشت.

سروشی غیبی، مُکول^۴ (موکل) گلزاده، به گلزاده خبر داده بود که فرزندش پادشاه ایران‌زمین خواهدشد. گلزاده که از حمله‌ی اونالک‌ها بیمناک بود، برای پسرش دعای سنگین^۵ گرفته بود. اونالک‌ها و به‌ویژه آل، بارها تلاش کرده بودند کودک را از میان بردارند؛ اما به برکت دعا نتوانسته بودند. گلزاده، ناگزیر و برای حفظ جان کودک، راهی کوه شده بود. در مدت بارداری همواره سروشی غیبی برای او و فرزندش غذاهای آسمانی می‌آورد. به برکت وجود فریدون و به حکم خداوند، همه‌ی وجود گلزاده نورانی شده بود و همه‌ی کوه را نور فراگرفته بود. با تولد فریدون هفت‌روز و هفت‌شب باران می‌بارد؛ به‌گونه‌ای که رودخانه‌ی قره‌آغاج دوباره به راه می‌افتد. آب شاه‌ابوالخیر^۶ زیاد می‌شود و

چشمه‌ها دوباره از زمین می‌جوشند. پس از تولد کودک، گلزاده به امر سروشی غیبی رهسپار ده می‌شود؛ اما آب رودخانه آن‌قدر بالا آمده است که گذر از آن امکان ندارد. فریدون در آغوش مادر لب به سخن می‌گشاید و خطاب به مادر می‌گوید: قدم در آب بگذار و بیم به دل راه نده. خداوند نگهبان و حافظ ماست. آن‌ها به برکت وجود فریدون از آب به سلامت عبور می‌کنند. پس از مدتی به آب شاه‌ابوالخیر می‌رسند. گلزاده کودک را در سرچشمه‌ی آب شست‌وشو می‌دهد و پس از زیارت شاه‌ابوالخیر راهی ده می‌شود. فریدون در آغوش مادر مانند ماه می‌درخشید و همواره لبخند می‌زد. مادر می‌دانست کودکش نظرکرده است.

در آن روزها حاکمی ستمگر پادشاهی می‌کرد که نامش ضحاک بود. مردم بر این باور بودند که ضحاک ازدهایی هفت‌سراست که روزها به شکل انسان نمایان می‌شود و شب‌ها به شکل واقعی‌اش جلوه می‌کند. شیطان بر دوش او بوسه زده بود و باعث شده بود دو مار سیاه زشت بر شانه‌های او ایجاد شود. از آن روز به بعد، ضحاک همواره درد می‌کشید. طبیب دربار به ضحاک گفته بود، اگر می‌خواهی زنده بمانی، باید هر روز دو جوان سالم و بی‌عیب را بکشی و مغز او را به مارها بخورانی. خلاصه، نگهبانان دربار هر روز دو جوان را به جلادخانه می‌بردند تا آن‌ها را برای ضحاک قربانی کنند. روزها و سال‌ها گذشت تا اینکه ضحاک برای انتخاب آشپز دربار مسابقه‌ای ترتیب داد. پیرمردی پرهیزگار به نام کاوه که سال‌ها منتظر چنین فرصتی بود، در آن مسابقه شرکت کرد و با پختن قورمه^۷ برنده‌ی آن مسابقه شد. کاوه می‌دانست که ضحاک به تشویق و تحریک ابلیس هر روز دو جوان را برای زنده‌ماندن خود می‌کشد؛ بنابراین با مسابقه وارد دربار شد تا بتواند مانع ضحاک و خونریزی او شود. کاوه افزون بر آشپزی، پزشکی هم می‌دانست. او تصمیم گرفت به جای مغز جوانان، مغز گوسفند در غذای مارها بریزد. از آن روز به بعد، هر روز جوانی از چنگال مرگ نجات پیدا می‌کرد. خلاصه، شبی از شب‌ها، ضحاک در خواب، جوانی را می‌بیند که با دو شاهین بر دوش به تخت او یورش می‌برد و او را از تخت به‌زیر می‌کشد. ضحاک سراسیمه از خواب برمی‌خیزد و دستور می‌دهد پیشگوی دربار،

خواب او را تعبیر کند. پیشگو با دیدن رمل و اسطرلاب خطاب به ضحاک می‌گوید: این خواب پریشان است. البته پیشگو می‌دانست که پادشاهی ضحاک به پایان رسیده است، اما جرئت گفتن حقیقت را نداشت. چندشب بعد، ضحاک دوباره همان خواب را می‌بیند. این بار ضحاک در گوی خود می‌نگرد و فریدون و مادرش را در گوی می‌بیند و دستور می‌دهد مادر و کودک را به دربار بیاورند.

از سوی دیگر، سروشی غیبی، گلزاده را از تصمیم ضحاک باخبر می‌کند. گلزاده ناگزیر به کوه بازمی‌گردد و چون از شدت ترس، شیرش خشکیده است، کودک را به زن چوپانی می‌سپارد تا به او شیر بدهد. زن چوپان گاو داشت که از پریمان بود و همواره شیر داشت. زن چوپان به‌خوبی دریافته بود که فریدون انسانی عادی نیست؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد از شیر گاو به او بنوشاند. از سوی دیگر سپاهیان ضحاک هم نتوانستند کودک را پیدا کنند؛ بنابراین دست خالی نزد ضحاک برگشتند.

سال‌ها به همین ترتیب گذشت. فریدون به گاو وابسته و دلبسته شده بود. این گاو، هنگامی که با فریدون تنها می‌شد، چهره‌ی واقعی خود را که پری زیبایی بود، به او نشان می‌داد. فریدون هر روز سوار بر این گاو به صحرا می‌رفت و شب‌هنگام به خانه برمی‌گشت. سال‌ها به همین‌گونه در آرامش گذشت تا اینکه شبی، ضحاک دوباره در خواب، همان جوان شاهین‌بردوش را می‌بیند. این بار ضحاک دستور می‌دهد به هر شکل ممکن، کودک را بیابند و به دربار بیاورند. نگهبانان دربار به محل اختفای فریدون می‌روند؛ اما پیش از رسیدن ماموران، سروشی غیبی به فریدون خبر داده و فریدون نیز راهی بیشه‌ی مرزنگون شده بود. ماموران ضحاک وقتی به کوه می‌رسند، چوپان و خانواده‌اش را می‌کشند و گاو را نیز از میان می‌برند.

خلاصه، فریدون هفت‌سال در بیشه‌ی مرزنگون ماند. در این مدت سیمرخ از او مواظبت می‌کرد. سروشی غیبی نیز گاه‌گاهی نزد فریدون می‌آمد و به او بشارت می‌داد که به زودی پادشاه ایران‌زمین خواهد شد. از سوی دیگر اوناک‌ها باخبر شدند که آشپز جدید جوانان را آزاد می‌کند و به جای مغز آن‌ها، از مغز گوسفند استفاده می‌کند. ضحاک با

شنیدن این خبر به شدت خشمگین شد و دستور داد، پسر آشپز را قربانی کنند. سروشی غیبی آشپز را از تصمیم ضحاک با خبر کرد و گفت: ترس به دلت راه نده. نزد ضحاک برو و به ظلم و ستم او اعتراض کن. فریاد بزن و از دربار بیرون برو! نگران نباش! هیچ کس مزاحم تو نخواهد شد. آشپز نزد ضحاک رفت. مأموران ضحاک، پسرش را دست بسته به دربار آورده بودند. جلاد با شمشیری در دست، بالای سر او ایستاده بود. خون کاوه با دیدن پسرش، به جوش آمد. فریاد زد: ای پادشاه ستمگر! امروز روز مرگ تو و همه‌ی دوستداران توست. امروز روز آزادی مردم و همه‌ی موجودات روی زمین است. با مرگ تو، دوباره این ده آباد خواهد شد؛ درختان میوه خواهند داد؛ صحرا پر از سبزه و طراوت خواهد شد و دام‌ها شیر خواهند داشت. خودت را برای مرگی سخت و خفت بار آماده کن. ضحاک خاموش و متحیر تنها شنونده بود و بس! کاوه دست پسرش را گرفت و از دربار بیرون رفت بدون اینکه کسی مزاحمش شود.

ضحاک پس از ساعتی به خودش آمد؛ اما کار از کار گذشته بود. آشپز به فرمان سروشی غیبی و با همان پیش‌بند آشپزی راهی بیشه‌ی مرزنگون شد تا با فریدون بیعت کند و او را برای پادشاهی ایران به دربار بیاورد. خداوند مقدر کرده بود که فریدون بر تخت پادشاهی تکیه بزند و حکومت ضحاک به پایان برسد. کاوه به بیشه‌ی مرزنگون رفت و همراه با فریدون راهی ده شد. کاوه در ده فریاد می‌زد و همگان را برای قیام فرامی‌خواند. همه‌ی مردم، زن و مرد و کودک و پیر و جوان با شنیدن صدای کاوه در پی او راهی شدند. به تدریج لشکری انبوه فراهم شد. فریدون چهارده‌ساله که فرّ خدایی داشت، سوار بر گاو، پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد. مردم به فرمان فریدون وارد قصر شدند. ضحاک که می‌دانست پایان سلطنتش فرارسیده است، ایستادگی نکرد و تسلیم شد. فریدون بر تخت پادشاهی تکیه زد و همه‌ی بزرگان ده با او بیعت کردند. فریدون می‌خواست ضحاک را به دلیل کشتن چوپان و خانواده‌اش و نیز گاو محافظش از میان بردارد، ضحاک به گریه و زاری افتاد و خطاب به فریدون گفت: مرا به خاطر پدرم نکش... اما فریدون گرز خود را بالا برد که بر فرق سرش بکوبد؛ سروشی غیبی^۸ مانع او شد و

گفت: زمان مرگ او هنوز فرانسیده است. چنین مقدر شده که ضحاک در کوه به بند کشیده شود تا زمان مرگش فرا برسد. اگر تو اکنون او را بکشی، به دلیل نحسی بدنش، همه‌ی عالم پر از مار و کژدم و عقرب می‌شود. مرگ او به دست گرشاسب پهلوان خواهد بود. فریدون، ضحاک را به کوه برد و او را در دهانه‌ی غاری به بند کشید. خلاصه، با اسیر شدن ضحاک، جهان پر از عدل و داد و خوبی شد و فریدون نیز سال‌ها به عدل و داد پادشاهی کرد.

۴. بحث و بررسی

داستان فریدون بیش از آنکه بازآفرینی روایت شاهنامه باشد، روایتی است کاملاً بومی شده و گاه از نو ساخته شده. روایت نقلی در بسیاری از بخش‌ها کاملاً متفاوت روایت می‌شود؛ به گونه‌ای که هیچ شباهتی به داستان شاهنامه ندارد. برای درک بهتر این موضوع بخش‌های مختلف روایت نقلی به گونه‌ای تطبیقی با روایت شاهنامه بررسی شده است.

۱.۴. تولد فریدون

در روایت شاهنامه، در ابیات آغازین بخش زادن فریدون، به سه نکته‌ی مهم اشاره شده است:

همی تافت زو فرّ شاهنشهی	بباید برسان سروسهی
بگردار تابنده خورشید بود	جهانجوی بافرّ جمشید بود
روان را چو دانش به شایستگی	جهان را چو باران به بایستگی

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۳)

در این بیت‌ها به سه نکته اشاره شده که در روایت نقلی نیز آمده است: فرهمند بودن فریدون، چهره‌ی تابناک داشتن و مایه‌ی برکت بودن برای جهانیان. اما چند تفاوت بنیادی در این بخش از داستان وجود دارد:

الف. آغاز داستان به شدت زیر تأثیر باورهای مردم منطقه است. جن آل از دیرباز نقشی بنیادی در زندگی مردم این دیار داشته است. بومیان این منطقه بر این باور بوده‌اند که جن

آل از جگر زن زائو تغذیه می‌کند. کودک تازه متولدشده نیز به هیچ‌روی از گزند آل در امان نیست. برای دورکردن آل از کودک، بهترین راه گذاشتن مقداری باروت و آهن در گهواره‌ی کودک است (رک. بهمن‌بیگی، ۱۳۶۸: ۲۵-۳۵). از دیگر سو، کمک‌گرفتن از اسم اعظم خداوند در اساطیر و داستان‌های حماسی ریشه‌ای کهن دارد.^۹ نکته‌ی دیگر این است که استفاده از دعا برای محفوظ نگه‌داشتن کودک از گزند دیوان و اجنه، از باورهای عامیانه‌ی مردم این منطقه است.

ب. تلاش اوناک‌ها (اجنه، دیوان) برای نابودکردن کودک تازه متولدشده بن‌مایه‌ای کهن است که در بسیاری از روایت‌های تاریخی و اساطیری دیده می‌شود. آغاز داستان و چگونگی تولد فریدون از بسیاری جهات شبیه تولد زرتشت است: ۱. مادر زرتشت، دوغدو، نورانی است و از نور او دهکده‌ی خاندان زرتشت در نور فرومی‌رود. این موضوع سبب می‌شود اهل ده به دشمنی با خاندان دوغدو برخیزند. در روایت نقالی نیز مادر فریدون نورانی است و از نور او همه‌ی کوه روشن می‌شود؛ ۲. تولد فریدون مانند تولد زرتشت پیش‌بینی شده است؛ ۳. براساس متون زرتشتی، در لحظه‌ی تولد زرتشت، جادوگر بزرگ ده حضور دارد و آهنگ کشتن زرتشت می‌کند که موفق نمی‌شود. در روایت شفاهی نیز تلاش جن آل برای نابودی فریدون بی‌نتیجه می‌ماند (درباره‌ی چگونگی تولد زرتشت، رک. آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ۸۶؛ آموزگار، ۱۳۸۹: ۷۹-۸۲؛ نمیرانیان، ۱۳۸۲: ۱۴۲-۱۴۷). در روایت شاهنامه سخنی از تلاش دیوان یا اجنه برای نابودی فریدون به میان نمی‌آید. البته شاید بتوان تلاش ضحاک دیوصفت را برای نابودی فریدون، معادل تلاش اوناک‌ها دانست.

ج. محیط داستان در روایت شفاهی، منطقه‌ی کوهمره‌سرخ‌ی و به‌ویژه روستای رمقان است که به امام‌زاده شاه‌ابوالخیر و چشمه‌های پرآب شناخته می‌شود؛ حال آنکه در روایت شاهنامه، داستان در ایران و هندوستان روایت می‌شود.

د. در روایت شفاهی، قبل از خواب دیدن ضحاک، پیشگوی ده پیش‌بینی کرده است که پسری زاده خواهد شد که جهان را پر از برکت خواهد کرد. در روایت شاهنامه، موبدان پس از خواب دیدن ضحاک تولد فریدون را پیش‌گویی می‌کنند.

ه. در روایت نقّالی، هم‌زمان با تولد فریدون رخدادهایی مانند بارندگی هفت‌روز و هفت شب و به‌راه‌افتادن آب رودخانه و... روی می‌دهد که در روایت شاهنامه سخنی زین‌ها نیست. در چندجای روایت نقّالی، فریدون به‌عنوان نماد ترسالی، زایش و بارندگی معرفی می‌شود و ضحاک نماد خشک‌سالی. مهرداد بهار و توسل‌پناهی نیز ضحاک را نماد خشک‌سالی می‌دانند (رک. بهار، ۱۳۸۵: ۱۱۱؛ توسل‌پناهی، ۱۳۹۱: ۱۴۲) و البته بهار، ارنواز و شهرناز را ابرهای باران‌زایی می‌دانند که در چنگ ضحاک زندانی شده‌اند (رک. بهار، ۱۳۸۵: ۱۱۱). در دیگر روایت‌های عامیانه نیز ضحاک، نماد خشک‌سالی دانسته شده است (رک. انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۱۷-۳۱۸). بررسی اوستا، متون پهلوی، شاهنامه، متون تاریخی و حتی روایت‌های عامیانه درباره‌ی فریدون آشکارا نشان می‌دهد که فریدون پادشاهی است که از جنگاوری به سوی کشاورزی سوق پیدا کرده و ارتباط بسیار نزدیکی با گاو، کشاورزی، دامپروری و آب دارد (رک. اردستانی، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۸؛ جعفری‌دهقی و پوراحمد، ۱۳۹۲: ۴۷-۵۰؛ ولی‌پور هفشجانی، ۱۳۹۵: ۵-۲۳).

و. در روایت نقّالی، سروشی غیبی بیش از روایت شاهنامه حضور دارد. به دیگر سخن، یکی از شخصیت‌های مهم و اثرگذار داستان در روایت نقّالی، سروش غیبی است که همواره در بزنگاه‌های داستان حضور می‌یابد و گره‌گشایی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت یکی از تفاوت‌های بنیادی روایت نقّالی و روایت شاهنامه، نقش سروش در داستان است. در روایت نقّالی ایزد سروش که «سروش غیبی» نامیده می‌شود، در نقش مکوّل ظاهر می‌شود. ساکنان این منطقه بر این باورند که اجنه می‌توانند از آدمیان مراقبت کنند و حافظ آن‌ها باشند. هرچند اشاره‌ای به جن یا دیوبودن سروشی غیبی نمی‌شود، اما آشکارا بیان می‌شود که سروش نقش مکوّل (موکّل) را بر عهده دارد. نخستین حضور سروشی غیبی در روایت نقّالی پیش از تولد فریدون است که گلزاده را از پادشاه شدن

پسرش باخبر می‌کند. این بخش از داستان در روایت شاهنامه وجود ندارد. در مدت بارداری گلزاده برای او و فرزندش غذا تأمین می‌کند؛ همچنین در همین بخش از داستان گلزاده پس از تولد فرزندش به راهنمایی سروشی غیبی راهی ده می‌شود که هر دو بخش یادشده نیز در روایت شاهنامه وجود ندارد. سروش در روایت شاهنامه نیز نقشی مهم بازی می‌کند. در روایت شاهنامه، فرانک گویی پیوسته گوش به الهام غیبی دارد. گویا کاوه و فریدون نیز از این الهام غیبی بی‌بهره نیستند. با توجه به حضور آشکار سروش در نبرد فریدون با ضحاک، شاید بتوان گفت همه‌ی این الهام‌ها از سوی سروش بوده است. ز. لب به سخن‌گشودن فریدون در گهواره شبیه به داستان عیسی (ع) است (درباره‌ی سخن‌گویی مسیح در گهواره رک. مریم / ۲۹-۳۴). نیز رسیدن مانده‌ی آسمانی برای گلزاده یادآور داستان مریم مقدس است. به نظر می‌رسد نقالان و راویان کوشیده‌اند فریدون و مادرش را شخصیت‌هایی مقدس جلوه دهند. این بخش از داستان نیز در روایت شاهنامه نیامده است.

ح. ماجرای گذر فریدون از آب، یکی از بن‌مایه‌های مهم اساطیری است. «عبور از آب (دال، نشانه)، کهن‌الگوی مرگ، تولد دوباره، رسیدن به قدرت و به‌طور کلی انتقال از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر است...» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۲۵). در روایت شاهنامه، فریدون از اروندرود با اسب می‌گذرد؛ حال آنکه در روایت نقالی، فریدون در کودکی و به همراه مادرش از آب رودخانه‌ی قره‌آغاج عبور می‌کند.

ط. یکی از بن‌مایه‌های اساطیری که در روایت نقالی دیده می‌شود، اما در شاهنامه سخنی از آن به میان نیامده است، شست‌وشوی فریدون و در واقع غسل او در سرچشمه‌ی آب است (درباره‌ی این موضوع، رک. اردستانی‌رستمی، ۱۳۹۴: ۱۴). در روایت شاهنامه اشاره‌ای به غسل کردن فریدون نشده است. در عوض، فرانک پس از به پادشاهی رسیدن فریدون، نخستین کاری که انجام می‌دهد، شست‌وشوی خود است (رک. فردوسی، ۱۳۹۴: ۵۱).

ی. در شاهنامه، گاو برمایون موجودی خارق‌العاده است، همچون طاووس نر که رنگارنگ است و ستاره‌شناسان و موبدان هم بر این باور هستند که: «کس در جهان گاو

چونان ندید» (همان: ۳۴). در روایت نقّالی چندنکته‌ی متفاوت درباره‌ی این گاو وجود دارد: ۱. این گاو از نژاد پریان است که گاه‌گاهی در خلوت، چهره‌ی پری‌وار خود را به فریدون نشان می‌دهد. در روایت شاهنامه اشاره‌ای به پری‌بودن این گاو نشده است؛ ۲. در روایت نقّالی این گاو نامی ندارد؛ ۳. بر پایه‌ی روایت شاهنامه گاو برمایه هم‌زمان با تولد فریدون زاده می‌شود؛ اما در روایت نقّالی اشاره‌ای به این هم‌زمانی نشده است؛ ۴. فریدون در دو بخش داستان سوار بر گاو توصیف می‌شود که در دیگر متون نیز این تصویر دیده می‌شود (رک. گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۲۴؛ اسفندیار کاتب، ۱۳۲۰: ۵۷)؛ اما در شاهنامه سخنی از گاوسواری فریدون نیست.

ک. در روایت شاهنامه، فرانک با گریه و زاری به مرغزار می‌رود که گاو برمایون در آنجاست و از نگهبان آن مرغزار می‌خواهد که از فریدون همانند فرزند خودش مراقبت کند و از شیر گاو برمایون به او بخوراند. نگهبان می‌پذیرد و سه‌سال او را می‌پرورد (رک. فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۴). در روایت نقّالی باز هم سروش نقش خیرسان و هدایت‌کننده را بر عهده دارد. در شاهنامه، فرانک از اندیشه‌ی ضحاک باخبر می‌شود و فریدون را به هندوستان و البرزکوه می‌برد و البته سخنی از سروش به میان نمی‌آید. در روایت نقّالی دلیل سپردن فریدون به گاو برمایه این است که گلزاده از ترس ضحاک شیرش خشکیده است؛ اما در روایت شاهنامه دلیل سپرده‌شدن فریدون به نگهبان مرغزار و گاو برمایه بیان نمی‌شود.

ل. در روایت شاهنامه، پس از اینکه فرانک از اندیشه‌ی ضحاک باخبر شد، فریدون را به مردی دینی می‌سپارد تا از او محافظت کند (همان: ۳۴-۳۵). اما در روایت نقّالی، فریدون با راهنمایی سروش به بیشه‌ی مرزنگون می‌رود و سیمرغ محافظ و نگهبان او می‌شود. در روایت شاهنامه، سیمرغ هیچ نقشی در داستان ندارد. به نظر می‌رسد افزوده‌شدن شخصیت سیمرغ به داستان نیز نتیجه‌ی تلاش نقّالان و راویان برای افزودن بر جذابیت و گیرایی داستان و نیز ویژه و مقدس نشان دادن فریدون است.

م. در شاهنامه، ضحاک از جایگاه آن مرغزار باخبر می‌شود و همه‌ی چارپایان آنجا و گاو برمایون را از میان برمی‌دارد. سپس به سوی ایوان فریدون می‌رود و چون کسی را نمی‌یابد،

ایوان را به آتش می‌کشد (همان: ۳۵) در روایت نقّالی، مأموران ضحاک، چوپان و خانواده‌اش و همچنین گاو برمایه را می‌کشند.

ن. در روایت شاهنامه، ضحاک تنها یک‌بار خواب می‌بیند؛ اما در روایت نقّالی ضحاک سه‌بار خوابی مشابه می‌بیند. بار نخست، پیشگو از بیم جان، خواب ضحاک را خوابی پریشان معرفی می‌کند. بار دوم ضحاک خود در گوی می‌نگرد و فریدون و مادرش را می‌بیند و بار سوم، ضحاک با دیدن همان خواب تکراری، دستور می‌دهد فریدون را بباند و به دربار بیاورند. در شاهنامه سخنی از گوی ضحاک به میان نیامده است. گفتنی است در هیچ‌یک از روایت‌های مربوط به ضحاک سخنی از گوی یا جام جهان‌نما به میان نیامده است (درباره‌ی جام جهان‌نما رک. آیدنلو، ۱۳۸۳: ۵-۲۴).

س. در شاهنامه، فریدون هنگامی که شانزده‌ساله می‌شود، به نزد مادرش می‌آید و نام و نژاد خود را از مادر می‌پرسد. فرانک نیز همه‌ی رخدادهای گذشته را برای فریدون باز می‌گوید. فریدون تصمیم به انتقام از ضحاک می‌گیرد، اما فرانک او را از این کار باز می‌دارد (رک. فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۵). در روایت نقّالی، هنگامی که فریدون به چهارده سالگی می‌رسد، به نبرد ضحاک می‌رود. به نظر می‌رسد با توجه به قداست این عدد، نقالان سن فریدون را به چهارده سالگی تغییر داده‌اند.

ع. نام مادر فریدون در روایت نقّالی، گلزاده و در روایت شاهنامه، کتایون است.

۲.۴. معرفی ضحاک

براساس روایت شاهنامه، ضحاک پادشاهی است از دیار تازیان که ایرانی‌ها خود، او را به پادشاهی برمی‌گزینند و سخنی از مار یا اژدها بودن او به میان نیامده است (همان: ۲۸). حال آنکه در روایت نقّالی، ضحاک ازدهایی هفت‌سر معرفی می‌شود که روزها شکل انسانی به خود می‌گیرد. گفتنی جالب این است که ضحاک در اوستا، ماری است سه‌سر سه‌پوزه‌ی شش‌چشم که در پایان جهان به دست گرشاسب کشته می‌شود (رک. اوستا،

۱۳۷۵: ۱۳۸). به نظر می‌رسد نقّالان و راویان در پردازش داستان، شخصیت اسطوره‌ای ضحاک را نیز مد نظر داشته‌اند.

۳.۴. راه یافتن آشپزها به دربار ضحاک

الف. در روایت *شاهنامه*، سخنی از مسابقه‌ی آشپزی نیست. دو آشپز به نام‌های ارمایل و گرمایل برای آشپزی نزد پادشاه می‌روند و تصمیم می‌گیرند چاره‌ای بیندیشند تا: مگر زین دو تن را که ریزند خون یکی را توان آوریدن برون (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۰)

شاهنامه این دو آشپز را این گونه معرفی می‌کند:

دو پاکیزه از کشور پادشا دو مرد گرانمایه‌ی پارسا
یکی نامش ارمایل پاک‌دین دگر، نام گرمایل پیش‌بین
(همان: ۲۹)

در روایت *شاهنامه*، هر دو پارسا هستند، هر دو آشپزی را خوب می‌دانند و البته یکی از آن‌ها (گرمایل) پیش‌بین هم هست. این دو، هر روز یکی از جوانان را آزاد می‌کنند و به جای مغز سر آن جوان، از مغز سر گوسفند استفاده می‌کنند. به این ترتیب به کمک این دو آشپز، هر ماه سی جوان آزاد می‌شود که بنا به گفته‌ی *شاهنامه*، کردها از نژاد همین جوانان نجات یافته هستند (همان: ۳۰). در روایت نقّالی نام این آشپز کاوه است که در مسابقه‌ی آشپزی برنده می‌شود و می‌تواند به دربار راه پیدا کند. ادامه‌ی داستان کم‌ویش یکسان است.

ب. در روایت *شاهنامه*، ضحاک هنگامی که در ایوان شاهی با ارنواز خوابیده است، در خواب می‌بیند که سه جنگی در برابر او ظاهر می‌شوند که یکی از آن‌ها که خردسال‌تر است، با گرز گاوسر بر سر او می‌کوبد، دست و پایش را می‌بندد و با خود به کوه دماوند می‌برد. ضحاک به راهنمایی ارنواز، همه‌ی موبدان را فرامی‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد خوابش را تعبیر کنند. پس از چهار روز یکی از موبدان به نام زیرک، پیش‌گویی می‌کند

که فردی به نام فریدون زاده خواهد شد و تاج و تخت ضحاک را تصاحب خواهد کرد. ضحاک با شنیدن تعبیر خوابش، بی‌هوش می‌شود و پس از به‌هوش آمدن:

نشان فریدون به گرد جهان همی بازجست آشکار و نهان
نه آرام بودش، نه خواب و نه خورد شده روز روشن بر او لاژورد
(همان: ۳۳)

در روایت شاهنامه، دلیل دشمنی فریدون با ضحاک دو چیز است: کشته شدن پدر فریدون و نیز گاو برمایه به دست ضحاک. در روایت نقالی همان‌گونه که پیش از این بیان شد، ضحاک سه‌بار خواب جوان باز بر دوش را می‌بیند و هر بار نیز دستور دستگیری و کشتن فریدون را می‌دهد. در روایت نقالی اشاره‌ای به کشته شدن پدر فریدون به دست ضحاک نمی‌شود؛ همچنین دلیل دشمنی فریدون با ضحاک، کشته شدن گاو برمایون، چوپان و خانواده‌اش به دست ضحاک بیان می‌شود.

۴.۴. داستان کاوه

این بخش از داستان در روایت نقالی کاملاً متفاوت است. در این بخش چند تفاوت اساسی دیده می‌شود:

الف. در روایت نقالی کاوه، آهنگر نیست بلکه طیبی حاذق است که آشپزی نیز می‌داند. کاوه برای نجات جان جوانان ده در مسابقه‌ی آشپزی شرکت می‌کند و با پختن قورمه، برنده‌ی مسابقه می‌شود. شیوه‌ی کار او در نجات دادن جان جوانان همانند نقش ارمایل و گرمایل در شاهنامه است.

ب. در روایت شاهنامه، ضحاک محضری را آماده کرده است که از همه‌ی بزرگان می‌خواهد به خوبی و درستکاری او شهادت بدهند. در همین هنگام کاوه آهنگر وارد می‌شود تا از ضحاک داد بخواهد و پسرش را از مرگ نجات دهد. ضحاک پسر کاوه را آزاد می‌کند و از او می‌خواهد محضر را امضا کند؛ اما کاوه محضر را پاره می‌کند و بزرگان دربار را به باد دشنام می‌گیرد (همان: ۳۶-۳۸).

در روایت نقّالی با فاش شدن راز کاوه از سوی اونا لک‌ها، کاوه به راهنمایی سروش به دربار ضحاک می‌رود، رجزخوانی می‌کند و او را به باد دشنام می‌گیرد. در روایت شاهنامه سخنی از سروش به میان نیامده است؛ درحالی‌که در روایت نقّالی سروش نقشی کلیدی دارد. به دیگر سخن، سروش در این بخش از داستان هم به نقش هدایتگری خود ادامه می‌دهد و به کاوه آموزش می‌دهد که با ضحاک چه رفتاری داشته باشد. همچنین در روایت نقّالی، سخنی از محضر تهیه کردن ضحاک نیست.

ج. در روایت شاهنامه، بزرگان دربار پس از رفتن کاوه، ضحاک را مواخذه می‌کنند که چرا پاسخ گستاخی کاوه را در پاره کردن محضر نداده است. ضحاک در پاسخ می‌گوید:

...که چون کاوه آمد ز درگه پدید	دو گوش من آوای او را شنید
میان من و او ز ایوان درست	شگفتی مرا در دل آمد شکست
همیدون چُن او زد به سر بر دو دست	یکی کوه گفتی از آهن برست
ندانم چه شاید بدن زین سپس	که راز سپهری ندانست کس

(همان: ۳۸)

این بخش از داستان در روایت نقّالی نیامده است.

د. در هر دو داستان، کاوه پس از خطابه‌ای آتشین به همراه پسرش از قصر بیرون می‌رود، بدون این که کسی مزاحمشان شود. در روایت شاهنامه:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

(همان: ۳۹)

کاوه نیز همه را به قیام علیه ضحاک فرامی‌خواند؛ چرم آهنگری خود را بر نیزه می‌کند. فریدون این کار را به فال نیک می‌گیرد. آن چرم کم‌بها را به زیورهای مختلف می‌آراید و آن را درفش کاویان نام می‌نهد. در روایت شاهنامه، اشاره‌ای به چگونگی آشنایی کاوه با فریدون نمی‌شود؛ به دیگر سخن بدون مقدمه این سه بیت از زبان کاوه نقل می‌شود:

خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند
بپوید کین مهتر آهرمنست جهان آفرین را به دل دشمنست
(همان: ۳۸)

اما در روایت نقّالی، کاوه باز هم به فرمان سروش راهی بیشه‌ی مرزنگون، محل اختفای فریدون، می‌شود، با فریدون بیعت می‌کند و به همراه او برای قیام به ده می‌آیند. در روایت نقّالی پیش‌بند آشپزی جایگزین چرم آهنگری می‌شود؛ هرچند سخنی از بر نیزه‌شدن آن نیست.

۵.۴. نبرد فریدون و ضحاک

الف. فریدون پس از قیام کاوه و هنگامی که افول بخت ضحاک را می‌بیند، نزد مادرش می‌رود و پس از خداحافظی به همراه دو برادرش، راهی نبرد با ضحاک می‌شود. در ابتدای این بخش، برادران فریدون قصد کشتن او می‌کنند و سنگی را از کوه می‌غلطانند تا فریدون را که در دامن کوه خوابیده است، بکشند، اما فریدون:

بدافسون همان سنگ بر جای خویش بیست و نجمید آن سنگ بیش
(همان: ۳۰)

ب. رودبانان حاضر نمی‌شوند برای گذر فریدون و سپاهیان کشتی در اختیار آن‌ها قرار دهند. فریدون نیز به ناگزیر با اسب از آب می‌گذرد و سپاهیان در پی او روانه می‌شوند.
ج. فریدون طلسمی را که ضحاک بناکرده است ویران می‌کند، بر تخت ضحاک جای می‌گیرد و سپس خواهران جمشید را از حرمسرای ضحاک بیرون می‌آورد و:

بفرمود شستن سرانشان نخست روانشان پس از تیرگی‌ها بشست
ره داور پاک بنمودشان از آلودگی سر بپالودشان
(همان: ۴۲)

سپس ارنواز و شهرناز با فریدون به گفت‌وگو می‌نشینند و درنهایت از رفتن ضحاک به هندوستان پرده برمی‌دارند. در این میان فردی به نام کُندرو که پیشکار ضحاک است

به دربار می‌آید و چون فریدون را بر تخت می‌بیند، پس از آماده‌کردن اسباب عیش و طرب برای فریدون، خود را به هندوستان می‌رساند و خبر آمدن فریدون و تصاحب تاج و تخت را به ضحاک می‌دهد. ضحاک نخست نمی‌خواهد بپذیرد که روزگار پادشاهی‌اش به پایان رسیده است؛ بلکه می‌خواهد چنین وانمود کند که فریدون و سپاهیان‌ش مهمان هستند؛ اما کُندور او را متوجه می‌کند که پایان کارش فرارسیده است. ضحاک برای پس‌گرفتن تاج و تختش راهی نبرد با فریدون می‌شود. فریدون با گرز گاوسر، بر سر او می‌کوبد؛ اما در این هنگام:

بیامد سروش خجسته دمان مزن گفت کو را نیامد زمان
همیدون شکسته بندش چو سنگ بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
به دژ هوخست کنگ اندرون بند اوی نیاید برش خویش و پیوند اوی
(همان: ۴۶)

بنابراین فریدون، ضحاک را بر پشت هیونی سوار می‌کند و در کوه دماوند به بند می‌کشد. این بخش از داستان در روایت نقالی بسیار کوتاه روایت می‌شود. در این بخش چند نکته گفتنی است: ۱. در روایت نقالی هیچ‌کدام از رخداد‌های یادشده روی نمی‌دهد. فریدون به همراه مردم، وارد قصر می‌شود؛ ضحاک نیز که دریافته است پایان حکومتش فرا رسیده، ناگزیر تسلیم می‌شود؛

۲. در هر دو روایت، فریدون قصد کشتن ضحاک را دارد، اما سروش مانع می‌شود؛ زیرا هنوز زمان مرگ او فرانسیده است. در روایت *شاهنامه* هیچ اشاره‌ای به چرایی کشته‌نشدن ضحاک به دست فریدون نمی‌شود؛ اما در روایت نقالی، دلیل کشته‌نشدن ضحاک، پرشدن جهان از حشرات موذی ذکر شده است. براساس متون پهلوی نیز فریدون نمی‌تواند ضحاک را بکشد چون جهان پر از خرفستران خواهد شد (رک. *شایست نشایست*، ۱۳۹۰: ۲۴۸؛ مزداپور، ۱۳۷۸: ۲۵۴).

۳. روایت *شاهنامه* هیچ اشاره‌ای به کشته‌شدن ضحاک به دست گرشاسب ندارد؛ به دیگر سخن *شاهنامه* درباره‌ی پایان زندگی ضحاک و چرایی کشته‌نشدن او به دست

فریدون، هیچ توضیحی ارائه نمی‌کند. در روایت نقالی به گونه‌ای بسیار کوتاه تنها به این نکته اشاره می‌شود که بنا بر تقدیر، ضحاک در پایان جهان به دست گرشاسب کشته می‌شود. در بندهشن آمده است: «فریدون هنگامی که او را بگرفت، بکشتن نتوانست پس به کوه دنیاوند بیست» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۲۸). براساس متون پهلوی، ضحاک در پایان جهان دوباره از بند می‌گریزد، پلیدی‌های خود را از سر می‌گیرد و به دست گرشاسب کشته می‌شود (رک. روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۶۰؛ زندبهن یسن، ۱۳۷۰: ۱۸-۱۹).

۴. گفت‌وگوی ضحاک و فریدون در شاهنامه نیامده است؛ اما در برخی منابع دیگر آمده است (رک. طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۳؛ ثعالی، ۱۳۸۴: ۱۹؛ ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۴: ۲۵۳).
 ۵. در روایت شاهنامه، سه بار سروش حضور دارد: نخست سروش به فریدون افسونگری می‌آموزد تا بتواند جادوی ضحاک را باطل کند؛ بار دیگر، هنگامی که برادران فریدون آهنگ کشتنش می‌کنند، به فرمان ایزد، فریدون از خواب بیدار می‌شود و سومین جایگاه، هنگامی که فریدون به کاخ ضحاک وارد می‌شود و طلسم ضحاک را از میان برمی‌دارد (رک. فردوسی، ۱۳۹۴: ۴۰-۴۹؛ متینی، ۱۳۶۴: ۹).

۵. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی روایت نقالی و روایت شاهنامه نکته‌های زیر را روشن می‌کند:
 ۱. روایت نقالی، تنها در کلیت داستانی به روایت شاهنامه شبیه است؛ به دیگر سخن، در بسیاری از بخش‌ها با داستانی کاملاً متفاوت روبه‌رو هستیم؛ به گونه‌ای که خواننده در بخش‌هایی از داستان به‌ویژه در ابتدای آن به‌سختی می‌تواند بپذیرد، قرار است داستان فریدون را بشنود یا بخواند.
 ۲. با توجه به ادعای نقال که این داستان را از کودکی برای او نقل کرده‌اند و با توجه به سن بالای ایشان، ۱۱۵ سال، می‌توان حدس زد این روایت از دیرباز در میان ساکنان این منطقه رواج داشته است؛ اما اینکه چگونه این روایت حماسی تا این میزان دستخوش دگرگونی و تغییر شده است، چندان روشن نیست.

۳. شاید بتوان گفت بخش اعظم دگرگونی‌های ایجادشده در داستان، نتیجه‌ی بومی‌شدن آن باشد که در سه‌بخش قابل‌بررسی است: الف. اصطلاحات و واژگان: واژگانی مانند قُورمه، اونالک، موکل و... (هرچند در این جستار بیان همه‌ی اصطلاحات و واژگان بومی با توجه به مجال اندک ممکن نبود)؛ ب. باورها و اعتقادات: باور به جن آل، اعتقاد به استفاده از دعا و نیز اسم اعظم خداوند برای دورکردن آل از کودک، نقش پررنگ سروشی غیبی در داستان، اشاره به امامزاده شاه‌ابوالخیر، نزدیک‌کردن شخصیت فرانک به مریم مقدس و فریدون به عیسی (ع) و... ج. تغییر مکان داستان از ایران و هندوستان به روستای رمقان و مناطق اطراف آن.

۴. روایت نقلی به تولد، دوران جوانی، اشاره‌ای کوتاه به چگونگی به‌تخت‌نشستن فریدون و قیام کاوه بسنده کرده و دیگرماجراهای مربوط به فریدون بازتابی در روایت نقلی نداشته است. به دیگرسخن، روایت نقلی با برتخت‌نشستن فریدون و به‌بندکشیده‌شدن ضحاک خاتمه می‌یابد.

۵. متفاوت‌ترین بخش داستان در روایت نقلی، قیام کاوه است که به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت با شاهنامه روایت شده است.

۶. درباره‌ی شخصیت‌های داستان سه نکته شایان ذکر است: الف. برخی شخصیت‌ها مانند سیمرخ به داستان اضافه شده‌اند؛ برخی نیز مانند خواهران جمشید، گُندرو و... از داستان حذف شده‌اند؛ ب. بیشتر شخصیت‌های داستان، نقش‌هایی متفاوت با هم‌تایان خود در شاهنامه بازی می‌کنند؛ ج. در روایت نقلی، نقّالان و راویان کوشیده‌اند چهره‌ای مقدس از فریدون و فرانک به نمایش بگذارند.

۷. نقّالان و راویان، این داستان را برای تقویت روحیه‌ی شجاعت و دلاوری در کودکان برای آن‌ها روایت می‌کرده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. روستای ماصرم یکی از روستاهای منطقه‌ی کوهمره‌سرخ است. کوهمره‌سرخ، سلسله‌جبال صعب‌العبور و مرتفعی است که از شمال به نواحی حومه‌ی شیراز و بلوک اردکان و نواحی

ممسنی، از جنوب به فراشبند و جره، از شرق به بلوک خواجه‌ای فیروزآباد و از غرب به کلایی و عبدویی، کوهمره‌ی نودان و دشمن‌زیاری محدود می‌شود. قدمت این منطقه بر پایه‌ی مطالعات انجام‌شده به دوره‌ی ساسانیان می‌رسد (برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی قدمت این منطقه رک. شهبازی، ۱۳۶۶: ۲؛ ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۱۵۳؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۱۵؛ لسترنج، ۱۳۶۴: ۱۶۷).

۲. از دیدگاه مردم کوهمره، اونا لک موجودی است شبیه انسان و تنها تفاوت او با انسان در این است که به جای کف پا، مانند چهارپایان سم دارد. مردم این منطقه بر این باورند که او موجود رؤوف و مهربانی است و با انسان‌ها دوست است ولی اگر با او یا فرزندانش بدرفتاری شود، تلافی می‌کند.

۳. رودخانه‌ای که در منطقه‌ی کوهمره سرخی قرار دارد و حیات و ممات ایل بدان بستگی داشته و دارد.

۴. از دید مردم منطقه، موکل از جنیان است که پیوسته مراقب انسان است. البته همه‌ی انسان‌ها موکل ندارند.

۵. از دید ساکنان این منطقه، دعای سنگین، دعایی است که دکانویس برای نوشتن آن هزینه‌ای گزاف دریافت می‌کند و البته این‌گونه از دعا، بسیار اثرگذار است و برای مقاصد مهم نوشته می‌شود.

۶. امامزاده‌ای است در روستای رمقان که در کنار آن، چشمه‌های پرآبی قرار دارد. از دیرباز این مکان برای مردم منطقه مقدس بوده است.

۷. غذایی محلی: گوشت را در پیاز، روغن، نمک و دیگر ادویه‌ها تفت می‌دهند، سپس درون پوست بز یا گوسفند می‌ریزند تا در طولانی‌مدت از آن استفاده کنند.

۸. سروش از ایزدان معدودی است که در گاهان از او یاد شده است. سروش در زمره‌ی ایزدانی است که بدکاران را تعقیب می‌کنند و داوری اعمال را در چینودپل به همراه دو ایزد مهر و رشن بر عهده دارد. در *اوستا* و متون پهلوی صفات و ویژگی‌های زیادی مانند مقدس، دلیر، پادشاه‌بخش، درهم‌کوبنده‌ی دیوان و... برای این ایزد یاد شده است (درباره‌ی سروش رک. راشد‌محصل، ۱۳۸۲: ۱۵؛ یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۱۶؛ یسنا، ۱۳۷۷: ۷۵؛ ویسپرد، ۱۳۸۱: ۵۹؛ رضی، ۱۳۴۶: ۷۵۹؛ گات‌ها، ۱۳۷۸: ۵۲).

۹. قداست کلام، در اساطیر هند و ایرانی به فراوانی دیده می‌شود. در اساطیر ایرانی از همان آغاز آفرینش با قداست کلام روبه‌رو می‌شویم. در آغاز آفرینش و در نبرد میان اهورامزدا و اهریمن،

اهورامزدا با خواندن دعای اهورنور اهریمن را سه‌هزار سال بی‌هوش می‌کند. «پس، هرمزد اهورنور فراز سرود. چون یثا اهوئیریوی بیست‌ویک واژه را بخواند، فرجام پیروزی خویش و ازکارافتادگی خویش و نابودی دیوان و رستاخیز و تن‌پسین‌بی‌پتیارگی جا و دانه‌ی آفرینش را به اهریمن نشان داد. اهریمن، چون ازکارافتادگی خویش و نابودی همه‌ی دیوان را دید، گیج و بی‌حس شد و به (جهان) تاریکی باز افتاد. آن‌گونه در دین گوید که چون یک‌سوم آن (سرود) خوانده شد، اهریمن، از بیم تن درکشید، هنگامی که دوبهره‌ی آن خوانده شد، اهریمن به زانو درافتاد؛ هنگامی که به کمال خوانده شد، اهریمن از ناکاری کردن به آفریدگان هرمزد بازماند و سه‌هزار سال به گیجی فرو افتاد» (فرنخ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۳۵). در اساطیر هندی نیز قداست کلام دیده می‌شود و این قداست به‌گونه‌ای است که در ریگ‌ودا، کلمه و صوت در ردیف دیگر خدایان و مانند دیگر خدایان ستوده شده است و سرودی ویژه در ستایش او آمده است (جلالی‌نائینی، ۱۳۶۷: ۱۲۷-۱۲۸).

در اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانوی نیز به قداست کلام و قدرت آن برمی‌خوریم (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۵: ۹۲). به‌نظرمی‌رسد قداست کلام و بهره‌گیری از آن، برای شکستن طلسم‌ها و جادو، بن‌مایه‌ای هندو اروپایی باشد که در این روایت نیز تکرار شده است.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۹۳). ترجمه‌ی حسین انصاریان. تهران: آیین دانش.
 اوستا. (۱۳۷۵). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. ج ۱، تهران: مروارید.
 آموزگار، ژاله. (۱۳۸۹). *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.
 آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد. (۱۳۷۵). *اسطوره‌ی زندگی زرتشت*. تهران: چشمه و آویشن.
 آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «جام کی‌خسرو و جمشید». *نامه‌ی پارسی*، شماره‌ی ۳۵، صص ۲۴-۵.

ابن‌بلخی. (۱۳۶۳). *فارس‌نامه*. به تصحیح لسترنج و نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
 ابوریحان بیرونی. (۱۳۸۴). *آثارالباقیه عن قرون الخالیه*. تصحیح پرویز اذکایی، تهران: میراث مکتوب.

- اردستانی‌رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۴). «فریدون دهقان، کاوه آهنگر و ضحاک دیو». شعرپژوهی (بوستان ادب)، شماره‌ی ۱، صص ۱-۲۸.
- اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمدبن حسن. (۱۳۲۰). تاریخ طبرستان. ج ۱، به تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). اسطوره‌ی آفرینش در آیین مانی. تهران: فکر روز.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۳). فردوسی‌نامه (مردم و قهرمانان شاهنامه). ج ۲، تهران: علمی.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۵). جستاری در فرهنگ ایران. به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: اسطوره.
- بهمن بیگی، محمد. (۱۳۶۸). بخارای من ایل من. تهران: آگاه.
- توسل پناهی، فاطمه. (۱۳۹۱). توتم و تابو در شاهنامه. تهران: ثالث.
- ثعالبی، ابومنصور محمدبن عبدالملک. (۱۳۸۴). غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم. ترجمه‌ی محمود هدایت، تهران: اساطیر.
- جعفری دهقی، محمود؛ پورا احمد، مجید. (۱۳۹۲). «گزر گاوسر فریدون و منشأ آن». ادب فارسی، شماره‌ی ۲، صص ۳۹-۵۶.
- جلالی نائینی، محمدرضا. (۱۳۶۷). ریگ‌ودا. تهران: نقره.
- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۸۲). سروش‌یسن. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۵۴). «فریدون در شاهنامه». خرد و کوشش، شماره‌ی ۱۷، صص ۳۷-۵۲.
- رضی، هاشم. (۱۳۴۶). فرهنگ نام‌های اوستا. تهران: فروهر.
- روایت پهلوی. (۱۳۶۷). ترجمه‌ی مهشید میرفخرایی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- زند بهمن یسن. (۱۳۷۰). ترجمه‌ی محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شایست‌نشیاست. (۱۳۹۰). ترجمه‌ی کتایون مزداپور، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شمیسا، سیروش. (۱۳۷۴). *انواع ادبی*. تهران: فردوس.
- شهبازی، عبدالله. (۱۳۶۶). *ایل ناشناخته*. تهران: نی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: فردوس.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.
- فربغ دادگی. (۱۳۶۹). *بندهشن*. ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- گات‌ها. (۱۳۷۸). به کوشش ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.
- گردیزی. (۱۳۶۳). *زین‌الخبار*. تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- لسترنج، گی. (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین خلافت شرقی*. ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.
- متینی، جلال. (۱۳۶۴). «روایات مختلف درباره‌ی دوران کودکی و نوجوانی فریدون». *ایران‌نامه*، شماره‌ی ۱۳، صص ۸۷-۱۳۲.
- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۹۳). *ادبیات عامیانه‌ی ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
- مزداپور، کتایون. (۱۳۷۸). *داستان‌گرشاسب، تهمورس و جمشید، گل‌شاه و متن‌های دیگر*. آوانویسی و برگردان از متن پهلوی، تهران: آگاه.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *نزه‌القلوب*. تهران: طهوری.
- مولایی، چنگیز. (۱۳۸۸). «معنی نام فریدون و ارتباط آن با سه نیروی او در سنت‌های اساطیری و حماسی ایران». *جستارهای ادبی*، شماره‌ی ۱۶۷، صص ۱۵۱-۱۷۶.

نرماشیری، اسماعیل. (۱۳۹۴). «تحلیل داستان فریدون بر پایه‌ی دوانگاری». *مجله‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، شماره‌ی ۳۹، صص ۳۲۹-۳۵۰.

نمیرانیان، کتیون. (۱۳۸۲). «بن‌مایه‌های اساطیری تولد زرتشت». *کتاب ماه هنر*، شماره‌های ۵۵ و ۵۶، صص ۱۴۲-۱۴۷.

ولی‌پور هفشجانی، شهناز. (۱۳۹۵). «اسطوره‌ی فریدون، نمادها، بن‌مایه‌ها و تحولات آن». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۱۲، شماره‌ی ۴۳، صص ۳۱۵-۳۴۳.

ویسپرد. (۱۳۸۱). به کوشش ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.

یسنا. (۱۳۷۷). به کوشش ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.

یشت‌ها. (۱۳۷۷). به کوشش ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.

و

مصاحبه با خاور قشنگ، ۱۱۵ ساله از روستای ماصرم، بی‌سواد، خانه‌دار.

**A Comparative Study of the Tale of Fereydoun in Ferdowsi's
Shahnameh and Its Re-telling in the Village of Masarm, Fars**

Azim Jabbareh Naseroo

Associate Professor of Persian Language and Literature, University of
Jahrom

Introduction

Fereydun is one of the most famous kings in *Shahnameh* and appears in many Persian texts. The attractions of the tales about Fereydun have made him a popular figure in folk tales from a long time ago. There is a narrative in the form of "naqqali" in the village of Masarm in Fars province which has never been written down, but is a very interesting though different narrative from then one in *Shahnameh*. An old "naqqal" (a traditional story-teller in Iran) by the name of "Khavar Qashang" in Masarm still narrates this version of the story. According to the narrator in the interview with the researcher, this tale has been told for children from a long time ago to promote their bravery. Khavar Qashang is now 115 years old; so, it can be presumed that this tale has been popular in the region and has gone through several modifications through time. These modifications have happened in different aspects: characters, incidents and the setting.

Methodology, Review of Literature and Objectives

The researcher has first recorded the oral reproduction of the folk tale and then has compared the folk tale with the tale in *Shahnameh* by the use of the method of library research and with a comparative approach.

There are a lot of scholarly works published about the character and adventures of Fereydun. Jalal Matini (1985) in "Various narratives about the childhood and adolescence of Fereydun" investigates motifs such as the role of the cow in the life of Fereydun and his family and also the name Barmayeh. More recently, Shahnaz Valipour Hafashjani (2017) has studied "The myth of Fereydun and its symbols, motifs and changes". Ismail Normashiri (2014) has studied Fereydun's divine and devilish aspects in "Analyzing the story of Fereydun based on dualism". Mahmood Jafari Dehaqi and Ahmad Majidpour (2011) in "Fereydun's club with the head of the cow and its origin" have referred to various texts, from Avesta to the Islamic period, in order to see why there is a head of a cow Fereydun's club.

Unfortunately, most of the people in the region have forgotten the folk tale. Undoubtedly, with the death of people like Khavar Qashang, these folk tales would be lost forever. Due to their significance in the studies about children's literature, anthropology, mythology and *Shahnameh* Studies, the researcher has undertaken the task of recording the tale and conducting a comparative study of the folk tale with the tale in *Shahnameh*.

Discussion

The folk tale of Fereydun is a completely new and localized tale rather than a rewriting of the tale in *Shahnameh*. The Naqqali narrative is, at some points, very different from the story in *Shahnameh*. These are some examples:

At the time of Fereydun's birth in *Shahnameh*, three significant characteristics are mentioned: his glorious character, his

shining face and his promise of grace for the whole world. But in the Naqqali version, the beginning of the story is greatly influenced by the belief of the local people which results in many differences in the tale; for example, while in *Shahnameh* the setting of the story is in Iran and India, in the Naqqali version the story happens in the region of Kohmareh-Sorkhi which includes Masarm; also, Fereydun starts to talk when he is still in the crib in the folk narrative, and upon his birth, it rains for seven days and nights, but there are no such things in *Shahnameh*.

In *Shahnameh*, Zahhak is a king in the land of Arabs who is selected by Iranians to be their king, too; while in the naqqali narrative, Zahhak is in fact a seven-headed dragon which turns into a human shape during the day.

There are also many differences between the story of *Shahnameh* and the naqqali narrative when it comes to the story of Kaveh. In the naqqali narrative, Kaveh is not a blacksmith but a skillful doctor who also knows how to cook; he does not go to Zahhak's court alone but accompanied by a person named Soroush; and it is by Soroush's command that he goes to Marzangoon, Fereydun's hide-away, to pledge allegiance with him.

The final part of the story, the fight between Fereydun and Zahhak, is also told differently in the two versions: in the naqqali narrative, Fereydun enters the court accompanied by a throng of people; so, Zahhak does not have a choice but to surrender. In both narratives, Fereydun intends to kill Zahhak, but is averted by Soroush.

Conclusion

The comparative study of the story of Fereydun in *Shahnameh* and the naqqali narrative sheds light on these points: first, the naqqali narrative is similar to the *Shahnameh* story only in its basic plot elements. Second, since the 115-year-old narrator claims that she has heard this tale in her childhood, one can surmise that the tale has been popular in this region from a long time ago; however, it is not clear why it has gone through so many changes and modifications. Third, it can be said that most of the modifications in the story are direct results of its localization, which can be traced in three different aspects: words and expressions, beliefs and convictions, and the change in the setting of the story. Fourth, the naqqali narrative focuses mostly on Fereydun's birth to adolescence and his sitting on the throne, without mentioning other incidents in his life. Fifth, the most important difference between the two sources is the Kaveh's revolution. Sixth, three points can be made about the character of the story: About the characters in the story: a few characters, like Simorgh, are added to the story, while some characters, like Jamshid's sisters and Kondro, etc. are omitted; most characters play different roles from their counterparts in *Shahnameh*; in Naqqali narrative, the narrators have tried to depict Fereydun and Faranak in a religious light.

Keywords: Khavar Qashang, Naqqali narrative, Soroush, Zahhak, Fereydun, the cow

References:

Abou-Reyhan Birooni (2008). *The remaining signs of past centuries* (P. Azkaei, Ed.). Mirase Maktoub.

- Anjavi Shirazi, S. A. (1984). *Ferdowsi-nameh: People and heroes in Shahnameh*. (2nd Vol.). Ostoureh.
- Avesta* (1997) (1st volume) (J. Doustkhah, ed.). Morvarid.
- Aydanloo, S. (2004). Keykhosro's and Jamshid's goblet. *Nameye Parsi*. No. 35, pp. 5-24.
- Bahar, M. (2007). *A survey in Iranian culture* (A. Ismailpour, Ed.). Ostoureh.
- Bahman-Beigi, M. (1990). *My Bukhara, my tribe*. Agah.
- Faranbagh-dadegi, Bundahishn* (1990) (M. Bahar, Trans.). Tous.
- Ferdowsi, A. (2016). *Shahnameh* (J. Khaleqi-Motlaq, Ed.). Sokhan.
- Gathas (1997) (E. Pour-davous, Ed.). Asatir.
- Gardizi (1984) (A. Habibi, Ed.). Donyaye Ketab.
- Ibn-e Balkhi (1984). *Farsnameh* (G. le Strange & R. A. Nicholson, Eds.). Donyaye Ketab.
- Ismailpour, A. (1997). *The myth of genesis in Manichaeism*. Fekr-e Rouz.
- Jafari-Dehaqi, M., & Pour-Ahmad, M. (2014). Fereydun's club with the head of the cow and its origins. *Persian Literature*, No. 2, pp. 39-56.
- Jalali-Naeini, M. R. (1988). *Rigveda*. Noqreh.
- Kateb, B. E. (1941). *Tabarestan History* (1st Volume) (A. Eqbal, Ed.). Asatir.
- Le Strange, G. (1985). *Historical geography of the land of eastern khelafat* (M. Erfan, Trans.). Elmi va Farhangi.
- Matini, J. (1985). Different narratives about the childhood and adolescence of Fereydun. *Irannameh*, No. 13, pp. 87-132.

- Mahjoub, M. J. (2014). *Folklore Literature of Iran* (H. Zolfaqari, Ed.). Cheshmeh.
- Mazdapour, K. (1996). *The stories of Garshasb, Tahmoures, Hamshid, Gol-shah and other texts: Transliteration and translation of the Pahlavi text*. Agah.
- Mohassel, M. T. R. (2004). *Soroush-Yasna*. The Institute for Research in Human Sciences and Cultural Studies.
- Mostowfi, H. (1983). *Nozhet-ol-Qoloub*. Tahouri.
- Mowlaei, C. (2009). The meaning of the name of Fereydun and its relationship with his three powers in mythological and epic conventions of Iran. *Literary Essays*, No. 167, pp. 151-176.
- Namiranian, K. (2003). Mythological motifs of the birth of Zartosht. *Art Book of Month*, No. 55-56, pp. 142-147.
- Narmashiri, I. (2013). Analyzing Fereydun's story based on dualism. *Journal of Mystic Literature and Mythology*, No. 39, pp. 329-350.
- Qoran Karim* (2014) (H. Ansarian, Trans.). Aeen Danesh.
- Rastegar-Fasaei, M. (1976). Fereydun in Shahnameh. *Wisdom and Work*, No, 17, pp. 37-52.
- Razi, H. (1960). *The encyclopedia of names in Avesta*. Forouhar.
- Rostami, H. A. (2015). The peasant Fereydun, blacksmith Kaveh and demon Zahhak. *Studies in Poetry (Garden of Literature)*, No. 1, pp. 1-28.
- Sa'alebi, A. M. (2005). *Sa'alebi's Shahnameh* (M. Hedayat, Trans.). Asatir.
- Safa, Z. (1995). *Epic-writing in Iran*. Ferdows.
- Shahbazi, A. (1987). *Unknown tribe*. Ney.

- Shamisa, S. (1995). *Literary genres*. Ferdows.
- Shayest-Nashayest* (2011) (K. Mazdapour, Trans.). The Institute for Cultural Studies and Research.
- Tabari, M. (1997). *Tabari history* (A. Payandeh, Trans.). Asatir.
- Tavassol-panahi, F. (2012). *Totem and taboo in Shahnameh*. Sales.
- The narrative of Pahlavi* (1989) (M. Mirfakhraei, Trans.). The Institute for Cultural Studies and Research.
- Valipour, S. (2016). The myth of Fereydun, its symbols, motifs and changes. *Journal of Mystic Literature and Mythology*, No 43, pp. 315-343.
- Visperad* (2002) (E. Pour-davoud, Ed.). Asatir.
- Yashts* (1989) (E. Pour-davoud, Ed.). Asatir.
- Yasna* (1989) (E. Pour-davoud, Ed.). Asatir.
- Zand-i Wahman yasn* (1992) (M. T. Rashed-Mohassel, Trans.). The Institute for Cultural Studies and Research.
- Zhaleh, A. (2001). *The mythological history of Iran*. SAMT.
- Zhaleh, A., & Tafazzoli, A. (1997). *The myth of the life of Zartosht*. Chashmeh.